

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه نهم

۱۳۹۲/۷/۱۵

درباره معنای واقع بما هو واقع توضیحاتی ارائه شد. گفتیم که به یک شیء می‌توان از منظرهای متفاوتی نگریست. البته همه منظرها در بستر واقع است، اما گاه واقع را از آن جهت که واقع است مورد بررسی قرار می‌دهیم، و گاه آن را از آن جهت که واقعیت خاصی است مطالعه می‌کنیم. می‌توان چنین گفت که واقعیت یک شیء سطوحی دارد. سطح عمیق‌تر آن، بی‌رنگ است، یعنی خالی از قیود خاص است. اگر بخواهیم از یک شیء مادی در علم شیمی بحث کنیم، باید به جسم از حیث تجزیه و ترکیب بنگریم. اما در نگاه فلسفی، تنها وقوع شیء مورد نظر است و فیلسوف، از آن جهت که فیلسوف است، به دیگر منظرها و احکام آنها کاری ندارد. در فلسفه به عمق هر واقعیت می‌پردازند. می‌توان چنین تعبیر کرد که در فلسفه به شکل کلان به اشیاء می‌نگرند؛ یعنی نگاه فلسفی، نگاهی نامقید به قیود جزئی است. از همین روست که گفته‌اند فلسفه علم کلی است. فیلسوف به یک برگ هم که می‌نگرد، به اصل هستی آن نظر می‌دوزد، و نگاهش را معطوف به لایه‌های سطحی آن واقعیت نمی‌کند. از نگاه کلان و وجه وجودی اشیاء، گاه تعبیر می‌شود به نگاه الهی و وجه الهی، که باید در جای خود بدان پردازیم. منظور این است که به اشیای مادی، از آن جهت که مادی‌اند نگاه نمی‌شود. اینها ادبیاتی است که در کار فیلسوفان پدید آمده است.

ابن سینا اموری را که فلسفه از آنها بحث می‌کند، بر چهار قسم تقسیم کرده است. سه قسم نخست، اموری‌اند که وجودشان مستفاد از ماده نیست. اما قسم آخر، امور مادی است، مانند حرکت و سکون. او به خوبی بیان کرده است که در فلسفه از جنبه مادی بودن آنها بحث نمی‌شود، بل از نحوه وجودشان سخن گفته می‌شود.

الأمر المبحوث عنها فيه هي علي أقسام أربعة: فبعضها بريئة عن المادة و علائقالمادة أصلا. و بعضها يخالط المادة، و لكن مخالطة السبب المقوم المتقدم و ليست المادة بمقومة له. و بعضها قد يوجد في المادة و قد يوجد لا في مادة مثل العلية و الوحدة، فيكون الذي لها بالشركة بما هي هي أن لا تكون مفتقرة التحقق إلي وجود المادة، و تشترك هذه الجملة أيضا في أنها غير مادية الوجود أي غير مستفادة الوجود من المادة. و بعضها أمور مادية، كالحركة و السكون، و لكن ليس المبحوث عنه في هذا العلم حالها في المادة، بل نحو

الوجود الذي لها. فإذا أخذ هذا القسم مع الأقسام الأخرى اشتركت في أن نحو البحث عنها هو من جهة معني غير قائم الوجود بالمادة.^{٨٩}

نیز او بیان کرده است که می‌توان از مقدار در فلسفه بحث کرد، اما از حیث نحوه وجودش:
أما المقدار بالمعني الآخر فإن فيه نظرا من جهة وجوده، و نظرا من جهة عوارضه. فأما النظر في أن وجوده أي أنحاء الوجود هو، و من أي أقسام الموجود، فليس هو بحثا أيضا عن معني متعلق بالمادة.^{٩٠}
بنابراین فلسفه وقتی در مورد امور مربوط به عالم ماده هم سخن می‌گوید، نگاه کلان دارد، یعنی از حیث وقوع بدان می‌نگرد. از همین رو حرکت را نحوه وجود می‌داند.^{٩١}
ابن سینا بیان کرده است که اگر اشیا تخصص ریاضی، طبیعی، خلقی^{٩٢} و غیر اینها، مانند تخصص منطقی، پیدا نکنند، در فلسفه می‌توان از آنها بحث کرد:

و بعض هذه الامور^{٩٣} هي له كالأنواع؛ كالجوهر و الكم و الكيف، فإنه ليس يحتاج الموجود في أن ينقسم إليها، إلي انقسام قبلها، حاجة الجوهر إلي انقسامات، حتي يلزمه الانقسام إلي الإنسان و غير الإنسان. و بعض هذه كالعوارض الخاصة؛ مثل الواحد و الكثير، و القوة و الفعل، و الكلي و الجزئي، و الممكن و الواجب، فإنه ليس يحتاج الموجود في قبول هذه الأعراض و الاستعداد لها إلي أن يتخصص طبيعيا أو تعليميا أو خلقيا أو غير ذلك.^{٩٤}

گاه چنین تعبیر می‌کنند که فلسفی علمی است که از واقع بحث می‌کند، بدون اینکه واقع تخصص پیدا کند، یعنی بی‌رنگی، به رنگ تبدیل شود و واقع، مقید شود. منظور این است که واقع، دارای ساحتی است که بی‌رنگ و بدون قید است و در آن ساحت، احکام و عوارضی دارد که اگر مقید شود، دیگر آن احکام و عوارض را ندارد.

٨٩. ابن سینا، *الشفاء (الالهيات)*، (تصحیح سعید زاید و ...، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ١٤٠٤ق)، ص ١٦. ملاصدرا نیز در حاشیه بر *الاهیات شفاء*، بیانات خوبی در این باره دارد که بدان اشاره خواهیم کرد.
٩٠. همان، ص ١٢.
٩١. البته حرکت چهره دیگری هم دارد که در علم فیزیک بدان پرداخته می‌شود.
٩٢. تخصص خلقی، حکمت عملی را می‌سازد.
٩٣. یعنی مطالبی که در فلسفه از آنها بحث می‌شود.
٩٤. همان، ص ١٣. نیز به همان، ص ١٤ رجوع کنید که گفته است برای بحث از مبدأ بودن، نیازی به تخصص طبیعی یا تعلیمی نیست.

برخی را گمان بر این رفته است که در اینجا فقط اموری از موضوع فلسفه سلب شده است،^{۹۵} اما معلوم نشده است که موضوع فلسفه چیست. به دیگر سخن، تنها بیان شده است که موضوع فلسفه چه چیزهایی نیست، اما گفته نشده است که موضوع فلسفه چه هست. اما می‌گوییم فیلسوفان در اینجا مفاد اثباتی را به شکل سلبی بیان کرده‌اند. موضوع فلسفه، واقع است، بدون اینکه تخصص پیدا کند؛ یعنی ساحت مطلق و بدون قید واقعیت، موضوع فلسفه است. از این منظر، تمام موجودات، اعم از مجرد و مادی، از آن جهت که موجودند، در حیطه بررسی‌های علم فلسفه قرار می‌گیرند. وقتی به جهت وجودی می‌نگریم، می‌بینیم که تمام موجودات در آن مشترکند. وجود، امری همگانی و کلان است. از این منظر، همه موجودات را می‌توان نگاه کرد و همه آنها را با این عینک می‌توان دید. همه موجودات در موجودیت شریکند، اما نحوه وجود آنها متفاوت است. نحوه وجود واجب‌الوجود، غیر از نحوه وجود ممکن‌الوجود است. بنابراین در فلسفه نگاه عامی به همه موجودات انداخته می‌شود و در نتیجه، علمی عام پدید می‌آید. وقتی نگاه عام، مطلق و بی‌رنگ شد، همه‌جا را می‌گیرد و از همین رو فلسفه را علم عام می‌گویند، و دیگر علوم را علم خاص و جزئی.

اکنون پرسیدنی است که: آیا وقتی گفته می‌شود موضوع فلسفه واقع بما هو واقع است، این موضوع هم مقید نیست؟ آیا چنین نیست که «بما هو واقع»، قید موضوع فلسفه قرار گرفته و آن را خاص کرده و بدان رنگی ویژه بخشیده است؟

پاسخ این است که حیثیت در اینجا قید نیست، بلکه بیان اطلاق و بی‌رنگی است. منظور این است که در ساحت خود واقع بمان و به ساحت واقعیت‌ها خاص قدم مگذار. موضوع فلسفه، حتی مقید به اطلاق نیست، از همین رو، جزئی‌ترین موجودات را هم شامل است و فلسفه می‌تواند درباره جزئی‌ترین موجودات نیز بحث کند، البته از منظر واقعیت. بنابراین حیثیت و قید مذکور، قید تأسیسی نیست، بلکه توضیحی است. این ادبیات فقط این نکته را بیان می‌کند که در فلسفه به واقع، از آن جهت که واقع است، نگریسته می‌شود. اگر واقع را بخواهیم به عنوان واقع بنگریم، اساساً بی‌رنگ است و از ابتدا در بیان موضوع فلسفه تأکید می‌کنیم که این بی‌رنگی باید نگاه داشته شود و از همین منظر به موجود نگریسته شود. حاصل آنکه قید «بما هو واقع»، بر واقعیت چیزی را نمی‌افزاید، بلکه از مقید شدن آن جلوگیری می‌کند و بر این نکته تأکید می‌کند که واقعیت را همان‌گونه که هست باید نگاه داشت، یعنی بدون هیچ قید دیگری، تا بتوان بحث‌های فلسفی را سامان داد.

۹۵. یعنی موضوع فلسفه آن است که موضوع ریاضی یا طبیعی یا غیر اینها نیست.

برای نمونه، به برخی از عبارات ملاصدرا، که توضیحاتی درباره موضوع فلسفه اولی ارائه داده است،

بنگرید:

أن الوجود هو الموضوع فی الحكمة الإلهية لأن محمولاتها مما يعرض أولا و بالذات للموجود بما هو موجود من غير أن يحتاج إلي أن يصير طبيعيا أو تعليميا كما فی سائر العلوم فإن مطالبها محمولات لا يعرض للموجود المطلق إلا بعد أن يصير أمرا خاصا من باب الحركات و المتحركات أو من باب المقادير المتصلات و المنفصلات.^{۹۶}

أن البحث فی الفلسفة الأولی و الحكمة القصوي عن عوارض الوجود بما هو وجود فضررب منها ذوات مجردة عن المواد بالکلیه و الحكمة الباحثة عنها یسمی باثولوجیا فی لغة یونان أى العلم الربوبی و ضرب منها معان و مفهومات کلیة لا یأبی عن شمولها للطبائع المادیة لا بما هی مادیة بل حیث هی موجودات مطلقا فالأحری أن یعرف الأمور العامة بأنها صفات للموجود بما هو موجود من غیر أن یحتاج الوجود فی عروضها إلي أن یصیر طبيعيا أو ریاضیا و بالجملة أمرا متخصص الاستعداد لعروض شیء منها.^{۹۷}

اعلم أن الإنسان قد ینعت بأنه واحد أو کثیر و بأنه کلی أو جزئی و بأنه بالفعل أو بالقوة و قد ینعت بأنه مساو لشیء أو أصغر منه أو أكبر و قد ینعت بأنه متحرک أو ساکن و بأنه حار أو بارد أو غیر ذلك ثم إنه لا یمكن أن یوصف الشیء بما یجرى مجری أوسط هذه الأوصاف إلا من جهة أنه ذو کم و لا یمكن أن یوصف بما یجرى مجری آخرها إلا من جهة أنه ذو مادة قابلة للتغیرات لکنه «۱» لا یحتاج فی أن یكون واحدا أو کثیرا إلي أن یصیر ریاضیا أو طبيعيا بل لأنه موجود هو صالح لأن یوصف بوحدة أو کثرة و ما ذکر معهما.^{۹۸}

حال می توان گفت که وقتی موضوع فلسفه واقع بما هو واقع است، محمولات و احکام ویژه‌ای را می‌طلبند. برای مثال، دیگر نمی‌توان بزرگتر یا مساوی بودن را محمول این موضوع قرار داد؛ زیرا اینها محمولات موجود متقدر و متکمم‌اند و موضوع فلسفه مقید به این قید نیست. موضوع فلسفه کلان و گسترده است، محمولاتش هم باید چنین باشند، و به تعبیری دیگر، باید جهت وجودی در آنها اخذ شود، که عبارتند از معقولات ثانی فلسفی. می‌توان این‌گونه گفت که موضوع فلسفه محمولاتی متناسب با قواره خود می‌طلبند، که معمولا در کتاب‌های فلسفی از این نکته چنین تعبیر می‌کنند: در فلسفه از عوارض ذاتی موضوع آن بحث می‌شود. این محمولات و عوارض، همان معقولات ثانی فلسفی‌اند. بنابراین خود موضوع

۹۶. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، (تصحیح و تعلیق از سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه مشهد، چ ۲، ۱۳۶۰ش)، ص ۱۴.

۹۷. همان، ص ۱۸.

۹۸. همو، الاسفار، ج ۱، ص ۲۳-۲۴. نیز رک: همان، ص ۲۸.

است که محمولات خاصی را به همراه دارد. از همین روست که می‌گویند محور و اساس در یک علم، موضوع آن است.

در اینجا می‌توان نکته‌ای را مطرح کرد. ملاصدرا برخی از مباحثی را که در حکمت مشائی در طبیعات بحث می‌شد، به فلسفه اولی منتقل کرد، مانند نفس و حرکت. دیدیم که ابن سینا در *الاهیات شفاء*، می‌گوید نحوه وجود حرکت، که امری مربوط به عالم ماده است و در غیر عالم ماده تحقق ندارد، در فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد.^{۹۹} ملاصدرا در حاشیه بر این عبارات شیخ رئیس، چنین نگاشته است:

أمور مادية الوجود طبيعية الكون كالحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق و غير ذلك من الأمور الطبيعية و العوارض المادية و لكن يبحث عنها في هذا العلم لا من هذه الحيثية، بل من حيث أحوالها العامة ككونها واحدا و موجودا أو ممكنا عاما أو كثيرا أو ما يجري مجرى هذه الأوصاف إذ ما من شيء إلا و له جهة إلهية ... و بالجملة ما من شيء إلا و يمكن فيه نظر إلهي من حيث له رابطة وجودية و نسبة قیومية ... و لأجل ذلك يمكن للحكيم الإلهي أن يدرج كثيرا من المسائل الطبيعية و التعليمية و المنطقية في هذا العلم بحسب قوة نظره و عموم قواعده و أحكامه و نحن قد سلطنا بفضل الله هذا المسلك و أدرجنا كثيرا من المسائل الطبيعية تحت العلم الإلهي في كتابنا المسمي بالأسفار الأربعة.^{۱۰۰}

سخن او این است که فلسفه از نحوه‌های واقعیت بحث می‌کند. همه موجودات حظ وجودی دارند و می‌توان در آنها نظر الاهی داشت؛ یعنی از منظر فلسفی می‌توان از آنها بحث کرد. بنابراین بسیاری از مسائل طبیعی و ریاضی و منطقی را می‌توان در فلسفه آورد و از حیث وجودی، از آنها بحث کرد.^{۱۰۱} از نحوه وجود محکی‌های معقولات ثانی فلسفی، مانند وحدت و فعلیت و ... باید در فلسفه بحث کرد. همچنین است نحوه وجود معقولات ثانی منطقی، نحوه وجود ماهیات (بر اساس اصالت وجود)، نحوه وجود کثرت، قوه، جسم، نفس،^{۱۰۲} عقل، علم، مفهوم،^{۱۰۳} حرکت، زمان، مکان، عدم مضاف، عدم مطلق،^{۱۰۴} معلول، واجب‌الوجود و نیز می‌توان در فلسفه از نحوه وجود حقایقی بحث کرد که تا کنون

۹۹. ابن سینا، *الشفاء (الاهیات)*، ص ۱۶.

۱۰۰. ملاصدرا، *الحاشیه علی الهیات الشفاء*، (قم: بیدار، [بی‌تا])، ص ۱۵.

۱۰۱. بنابراین *اسفار*، طبیعات ندارد و هر چه در آن آمده، الاهیات است، هر چند در کتاب‌های چاپ شده در آغاز جلد چهارم نوشته شده است: «المرحلة فی علم الطبيعي»

۱۰۲. ملاصدرا نفس را حقیقتی ماهوی نمی‌انگارد و آن را نحوه وجود می‌داند.

۱۰۳. در بحث وجود ذهنی، درحقیقت از نحوه وجود مفهوم بحث می‌شود.

۱۰۴. ممکن است تصور شود که بحث از نحوه وجود عدم مطلق، تناقض است. اما این گونه نیست.

فیلسوفان بدان پرداخته‌اند؛ مانند نحوه وجود جامعه. آیا اصلاً غیر از افراد، حقیقتی با عنوان جامعه وجود دارد و یا اینکه جامعه یک امر اعتباری است، مانند لشکر، و غیر از افراد، در خارج چیزی وجود ندارد. علامه طباطبایی از نحوه وجود اعتباریات، در برابر امور حقیقی، بحث کرده است. بحث درباره نحوه وجود اشیا، شأن فیلسوف است. تا هر جا که واقع بما هو واقع پیش برود، فیلسوف می‌تواند با نگاه وجودی درباره آن بحث کند. در فلسفه هنر، باید از نحوه وجود زیبایی سخن گفت و در هرمنوتیک (فلسفه فهم) باید از نحوه وجود فهم بحث کرد. بنابراین دست فلسفه باز است و میدان بحث آن فراخ.

پایان این جلسه

کارگروه دانشیار - مؤسسه فنوت